

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

سید هاشم سدید

۳۰ نومبر ۲۰۱۱

عصاره ای از صحبت دو دوست در مورد تفسیر

- در دیدار قبلی قرار بود در رابطه با کلمه تفسیر صحبت کنید، اما چون وقت زیاد نبود موضوع را گذاشتید برای دیدار بعدی. امروز، اگر وقت کافی داشته باشید و خسته نباشید، می خواهم کمی در مورد تفسیر و چگونگی ضرورت آن صحبت کنید.

= مثلی که تمام دو هفته گذشته را در همین مورد فکر کرده ای؟ همچنان معلوم می شود که زیاد علاقه داری که چیز های بیشتری در این خصوص بدانی؟ یا این است که وقت زیاد نداری و می خواهی هر چه زودتر این جلسه را به پایان برسانیم و از هم جدا شویم!

- حدس تان در مورد علاقه ام به دانستن بیشتر پیرامون این کلمه درست است. از لحاظ وقت تشویش نداشته باشید. هر چه مشرح تر بهتر!

= در مورد معنای لغوی، لفظی و اصطلاحی تفسیر در جا های دیگر این گفت و گو به قدر کافی صحبت شده است. در این جا تنها همین قدر گفته می شود که تفسیر یعنی توضیح پیرامون سخن یا سخنانی که غامض هستند؛ یا گفته هایی که در حد لازم اشکار نیستند. به عبارت دیگر برگرفتن پرده یا پوشش از روی هر سخن یا هر متنی را که مبهم و پوشیده است، تفسیر می گویند.

- با توجه به این سخن و از آنجائی که کتاب های دینی هم تفسیر پذیرند، می توانیم بگوئیم که کتاب های دینی هم دارای ابهام هستند؟

= چون غالب کلمات یا آیات کتب دینی در هاله ای از ابهام قرار دارند و به همین دلیل به تفسیر و تأویل احتیاج پیدا نموده اند، بلی!

- یعنی تفسیر حتماً با ابهام ارتباط دارد؟

= همینطور است! تفسیر اصلاً بدون ابهام در کلام نمی تواند وجود داشته باشد.

- قبل از این که در ارتباط با کلمه تفسیر صحبت تان را ادامه بدهید، می خواهم کلمه متن را توضیح کنید. فکر می کنم برای درک بهتر این مبحث توضیح این کلمه ضروری است.

= متن در واقع عبارت است از هر آنچیزی که دیده، گفته، نوشته، شنیده و اندیشیده می شود و دارای مقصود و معنایی است، و یا مفهوم و پیامی را حمل و منتقل می کند.

برخی ها فکر می کنند که متن تنها آثار مکتوب است. این تفکر درست نیست. هر پدیده و اثر قابل رؤیت را که حامل پیام و معنا است و انسان می تواند پیرامون آن برای پیدا کردن معانی خواه نیمه آشکار و خواه معانی و مقاصد پنهان و نهفته در آن فکر کند، و در آن مورد حرفی برای گفتن داشته باشد، می توان متن نامید.

متن را به دو بخش تقسیم می کنند: یکی متن باز و دیگر متن بسته. فهم معنی سخن و مقصود نویسنده یا گوینده متن بسته کار دشواری نیست، زیرا آفریننده متن نظرش را در متن بسته کاملاً و به بسیار سادگی و روشنی بیان می دارد و جایی برای بحث یا تشریح مقصود شارح در متن باقی نمی گذارد. به بیان دیگر با ابراز، و با تفصیل شرح یک مطلب، بایی را که خالق متن پیرامون مطلبی باز نموده به کلی می بندد.

متن بسته را، خلاف متن باز که محتاج تفسیر یا به معنای دیگر محتاج تحلیل است، هر کسی که بخواند می داند که منظور نویسنده متن از آنچه گفته یا نوشته یا آفریده چه بوده است. متن بسته احتیاج به تفسیر ندارد.

تفاسیر متنوعی که از کتب دینی، و بعضاً تفاسیر نه چندان یکسانی که از آیات مشابهی به وسیله مفسران یا پیشوایان و پیروان مذاهب مختلف به عمل می آید و نمایانگر آرای گوناگون و اختلاف نظر میان آن ها است، حاکی از باز بودن متون دینی - وجود ابهام - می باشد.

- گفتید در مورد تفسیر بعداً صحبت می کنم؟

= قبل از این که باز هم در مورد معنای تفسیر چیزی گویم، می خواهم این نکته ضروری را یادآور شوم که هیچ تفسیری از یک متن باز، متنی که دارای معنای روشن و آشکار و ثابتی نیست و هر فرد می تواند با فهم و درک خویش برای آن معنای دلخواه ارائه کند، نمی تواند دارای اعتبار ابدی - باتوجه به علم دیالکتیک یا تغییرپذیری محتوم جهان - باشد. هر چیزی که در حال تغییر و تحول و دگرگونی باشد، به شمول تفسیر، به گفته یونانیها "هرمنوتیک"، نمی تواند برای ابد دارای تعریف ثابتی باشد!

و تفسیر، به گفته ای، عبارت است از "برگرفتن نقاب از چهره الفاظ مشکل". یا بیان مفاهیم یا پیام های نهفته در یک متن که به آسانی قابل فهم نباشد. تفسیر اساساً بار دینی دارد. استفاده این کلمه اگر چه در دهه های اخیر در کنار کلمات سیاسی و غیره رواج پیدا کرده است، ولی قدمت آن در ادبیات یا فرهنگ دینی به شکل مدون و نامدوم تقریباً همپا با، یا کمی دیرتر از ظهور دین یا پیدایش کتب دینی بوده است. قرائت های گوناگون از دین، در طول تاریخ، در واقع تفسیرهایی هستند که هر شخص، غالباً پیشوایان مذاهب و فرق دینی، به نوبه خویش از متون یا کتب دینی کرده اند.

- آیا این وضعیت سبب تشتت فکری و در نهایت موجب بروز اختلاف در فهم تعالیم دینی و بالاخره عامل پیدایش بحران میان پیروان دیانت ها یا مذاهب نمی شود؟

طبیعیست که وجود چنین وضعیتی، به خصوص آن زمانی که افکار و اعتقادات هر شخص یا هر گروه و مذهب درست ترین و والاترین افکار و اعتقادات پنداشته می شود و هیچ یک نمی خواهد از اعتبار افکار و اعتقاداتش کاسته شود، نه تنها موجب شکل گیری افکار گوناگون میان افراد و مذاهب و ادیان مختلف می شود، که بحران آفرین هم است. جنگ ها و کشتارهایی که در طول تاریخ به نام دین و آئین و مذهب صورت گرفته است همه ناشی از همین تفاسیر متعدد از ادیان، اگر عامل قدرت و ثروت را که عوامل اساسی و اصلی اختلافات و دشمنی ها می باشند و دین هم به عنوان وسیله یا ابزار در خدمت این دو پدیده قرار می گیرد برای یک لحظه نادیده بگیریم، است.

وجود ده ها حزب اسلامی و ده ها پیر و مرشد و رهبر دینی در کشور ما، به عنوان مثال، حکایت از تفسیر های مختلفی می کند که هر حزب و هر مرشد و هر رهبر از تعالیم دینی دین واحدی دارند. اساساً خود ادیان، هر کدام آن ها را که در نظر بگیرید، کوششی بوده اند برای تفسیر جهان و وجود و چگونگی به وجود آمدن آن.

- آیا در زمان خود پیامبران هم کسانی بودند که قرائت های دیگری از کتب و تعالیم دینی داشته باشند؟

= صحبت در مورد همه ادیان سخن را به درازا می کشاند. برای جلوگیری از ضیاع وقت بهتر است بحث را روی دین اسلام که ما عملاً با آن سروکار داریم و از وجود آن به اشکال مختلف متأثر می شویم، متمرکز کنیم.

در زمان ظهور اسلام، مسلمانان جامعه کوچکی را تشکیل می دادند که دارای نظام های سیاسی، اقتصادی و حقوقی کاملاً بدوی و مطابق ساختار های زندگی اجتماعی محدود همان زمان بودند. از جانی پایه های دین در آن دوران با استفاده از وعده برابری میان انسان ها در زندگی و دست رسی به نعمت های بهشتی یا بیم دادن از عقوبت های خداوندی و آتش دوزخ، در اوایل، و شمشیر بُران بعد از قدرت گرفتن پیامبر در مدینه، استوار شده بود، و بر همین پایه هم استوار نگه داشته می شد. بنابراین سؤالی پیرامون آنچه به اصطلاح "وحی" خوانده می شد، اگر وجود هم می داشت، که باید وجود می داشت، زیرا ارتداد برخی از مسلمانان بعد از رحلت پیامبر خود نشان از وجود آن دارد، به دلایلی مطرح نمی شد. اگر گاهی هم سؤالی به میان می آمد، آن سؤال با صد بار "خودم و پدر و مادرم فدایت شویم" و صد تملق و خوش آمد و چاپلوسی، که سبب قهر نشود، مطرح می شد.

تفسیر به معنی امروز، در آن زمان، وجود نداشت. احادیث در واقع نوعی از تفسیر بودند. ولی امروز با تغییرات فاحشی که در ساختار زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مردمان جهان، با مقایسه با آن ساختار های بدوی و آمرانه، به وجود آمده است، و از جانی وجود فضای باز برای سؤال و نقد و ابراز نظر و غیره و غیره، و تعمیم علم و رشد عقل، هر انسان صاحب عقل را بر آن می دارد که به این فکر بیفتد که مطابقت آن پیام های بدیعی پنداشته شده پیامبران، که شکل قانون را به خود گرفته بودند، و آن نظام ها با زندگی پیچیده و متمدنانه امروز و با علم و دانش و شناخت انسان های مدرن امری ناممکنی می باشد.

- برخی از اندیشمندان دینی معاصر می کوشند ادیان را با استفاده از دست آورد های علمی موجود بشری توضیح کنند و بدین وسیله می خواهند حقانیت ادیان را به مثابه واقعیت های تثبیت شده علمی به اثبات برسانند. نظر شما در این مورد چیست؟

= کتب دینی - به شمول قرآن - متون باز هستند. وجود تفاسیر متعدد غرض بیان معانی یا به اصطلاح حقایق دین، از تورات و اوستا و انجیل گرفته تا قرآن، که هر مفسر به زعم خود صاحب درک معانی و حقایق پوشیده آن ها است، علاوه بر این که دلیل باز بودن متون دینی می باشد، برهانی است برای این واقعیت که در هر مرحله ای از رشد و توسعه جوامع بشری، و قرار گرفتن دین در برابر حقایق جدیدی که یا در متون دینی در آن موارد چیزی گفته نشده بود و یا این که تبیین دینی در آن موارد کاملاً با واقعیت های آشکار به دست آمده امروز همسوئی ندارند، انسان را و می دارد که به برداشت هایش در مورد دین، یا در مورد تفاسیر دینی، تجدید نظر کند.

روشن است که برخی از علمای دین کوشیده و می کوشند تا فهم کهن و فهم جدیدی از دین و دنیا را با هم در آمیزند، ولی همه ما، با تجاربی که در طول زندگی و از زمان به وجود آمدن ادیان داریم، می دانیم که تلاش برای تلفیق برداشت های سنتی از دین با یافته های علمی موجود، که غالباً از روی ناگزیری صورت می گیرد، از آنجائی که میان فهم امروز از هستی و جهان و انسان و محیط و علم و دانش با فهم بسیار بسیار بدوی آنزمان تفاوتی از زمین تا آسمان وجود دارد، راهی به جایی نمی برد؛ همانگونه که چنین تلاش ها تا امروز راه به جایی نبرده است! یافته

های علمی را به ادیان ارتباط دادن تلاش های بیهوده برخی از اشخاص متعصب دینی است که در وقت صحبت چشم ضمیر و وجدان شان را می بندند تا متوجه زهرخند های خردمندان نشوند. در غیر آن تعیین تقریباً ششصد میلیون کیلومتر فاصله زمین تا مارس در هیچ جایی از هیچ کتاب دینی توضیح نشده است. یا توضیح دستگاه شنوائی یا از چگونگی پیدایش یک طفل در بطن مادر تا موقع ولادت آن و ...

بر می گردیم به موضوع تفسیر. پیدایش تفسیر را دانشمندان همزمان با پیدایش متن باز می دانند. واقعیت امر هم همین است که تا متن مبهمی وجود نداشته باشد، تفسیری به وجود نمی آید. تنوع تفاسیر، بیشتر به فهم و برداشت اشخاص از متن، و فهم و برداشت از متن بیشتر به پیچیدگی یا سادگی آن بستگی دارد.

تفسیرهای متون دینی را، چون متون دینی، طوری که همه می دانیم، حاوی قضایا و موضوعاتی هستند که قابل ادراک حسی یا قابل رؤیت و تجربه نمی باشند و غالباً به شکل ناروشن و بعضاً متناقض بیان شده اند، نمی توان به آسانی و بدون تردید فهمید و پذیرفت.

- آیا فرق بین تفسیر و نقد وجود دارد؟ اگر فرقی میان این دو است، آن فرق چه است؟

= فرق تفسیر و نقد این است، به بیان بسیار ساده، که تفسیر تقریباً صد در صد در راستای تأیید یک سخن یا یک مطلب و متن، یاد ما نرود که صحبت ما در مورد متون دینی است، به عمل می آید و هیچ گاه نظر مخالفی نسبت به آنچه یک مطلب یا موضوع مبتنی بر آن است، بیان نمی کند؛ در حالی که نقد جوانب مثبت و منفی یک سخن یا یک اثر را ارزش گذاری می کند. در نقد امکان عدم تأیید یک نظر وجود دارد، اما در تفسیر امکان رد، یا رد کامل، سخنی که مورد تفسیر قرار می گیرد اصلاً وجود ندارد.

- گفته می شود که برای تفسیر شیوه های مختلفی وجود دارد. آیا چنین چیزی درست است؟

= بلی. شیوه های گوناگون برای تفسیر وجود دارد، ولی بیشتر مفسرین در تفسیر دو شیوه را اصل کار شان قرار می دهند. شیوه اول عبارت است از تفسیر متن محور که مربوط می شود به تفسیر مدرن و تفسیر سنتی. در تفسیر متن محور مدرن مفسر می کوشد با کار گرفتن از هوش، دانش و ادراکات خویش و استفاده از حقایق و دست آورد های علمی - تجربی انسان معاصر در تأیید متن و تأیید نظر خالق متن استفاده کند. به معنای دیگر مفسر در تفسیر متن محور مدرن می کوشد متنی را که مبتنی بر حقیقت نیست با بیان مدرن و با استفاده از منطق و فهم خود و استناد غیر موجه به علوم معاصر طوری تفسیر یا تحلیل و بیان کند که تأکیدی بر متن و نظر خالق یا آفریننده متن مورد نظرش باشد.

آقای عبدالستار سیرت را می توان در زمره این مفسرین به حساب آورد. در چنین تفسیری معانی متن با سفسطه گوئی های عالم مآبانه طوری باز تولید می شوند که به توجیه متن و تأیید گوینده آن منتهی شود.

در این نوعی از تفسیر رابطه مفسر با متن دینی به عنوان یک انسان متدین قویاً پابرجاست؛ به معنای دیگر مفسر در هیأت یک مدافع صددرصدی دین تلاش می کند با نادیده گرفتن بسیاری از حقایق عینی و روشن و ملموس و عیان و تجربه شده بشری دین را طوری بنمایاند که گویا هیچ حرفی در آن به خطا گفته نشده است و هیچ سؤالی در آن بی جواب نمانده است. تلاش های چنین مفسرینی در بسیاری موارد قابل پذیرش فضلاء، و صاحبان سنجش، هوش و خرد واقع نمی شود، زیرا این ها غالباً می کوشند حتی برخی از سخنان کاملاً واضح متون دینی را که برای خیلی ها مانند روز روشن و به عنوان سخنان قابل تردید و تأمل شناخته شده اند، با استدلال و سرهم کردن حرف های بی پایه و میان تهی و غیر تجربی و نامستدل به گونه بسیار ناشیانه توجیه کنند. واضح است که لفاظی و بازی با کلمات برای آنانی که بدون تفکر به انسانی، یا به تفکری اعتقاد پیدا کرده اند، به خصوص به اشخاصی که به

شکلی مورد تحسین و تمجید مردم کم سواد یا بی سواد قرار می گیرند، خوش آیند است، ولی برای آنانی که از هوش کافی بهره ورند یا قدرت تمیز حرف صائب از ناصائب و استدلال ضعیف از استدلال قوی را دارند، وقتی متنی قابل بحث، به روشنی آفتاب، در برابر شان قرار می گیرد، نمی تواند قابل درک و هضم باشد. تفسیر هائی که چنین افرادی از دین می کنند، هیچ سنخیتی با نقد، که پایه فهم و دانش امروز است، ندارند!

در تفسیر متن محور سنتی مفسر می کوشد تا تمام فکر، هوش، فهم، نیت و یافته های حسی و تجربی شخص خود را که در بسا موارد فراتر از محیط کوچک زندگی و اندوخته های محدود خودش نمی رود با متن همسو و همسان بسازد. چنین اشخاصی تمام هوش و فکر و شناخت خویش را تابع محض متن می کند و در بسیاری موارد با دانش کمی که دارند خواسته ناخواسته خدشه های به متن، اگر درجائی متن قرین به حقیقت هم باشد، وارد می کنند.

نوع دیگر تفسیر، تفسیر مفسر محور مدرن است. در این نوع تفسیر، که توسط برخی از مفسرینی به عمل می آید که در اثر برخورد با حقایق روشن و غیر قابل انکار علمی - تجربی مدرن دچار طوفان شک خزانده و روزافزون در رابطه با برخی از سخنان یا قسمتی از متون و تعالیم دین مورد قبول خویش شده اند؛ اما این شک در آن حدی نیست که کل دین را زیر سؤال ببرد، مفسر نمی تواند کلیت دین را بپذیرد، زیرا با حواس و تجربه و عقل برایش ثابت شده یا ثابت می شود که برخی از گفتار دینی نمی تواند با حقایق زنده و محسوس و قابل لمس و رؤیت و منطقی - علمی - تجربی تطابق داشته باشد. از جانبی عزت نفس چنین مفسرینی به آن ها این اجازه را نمی دهد که مانند برخی از متدینینی که در فکر عزت نفس خویش نیستند، با گفتن لاطائلات هم فهم و ادراک خود را به سخره بگیرند و هم دین شان را. مفسرین شامل این دسته حرف های شان را در موارد قابل بحث، پیش از آن که افراد صاحب هوش و منطق، چه دینی و چه غیردینی، به خود آنها یا به حرف های شان خرده بگیرند، به هر نحوی که باشد، می زنند؛ حتی اگر ترس از جامعه رخصت گفتن چنان حقایق را به طور صریح برای شان باقی نگذارد.

به نظریات عبدالکریم سروش در زیر در مورد قرآن و وحی توجه کنید. چنین نظریاتی نمی تواند تفسیر متن محور چه مدرن و چه سنتی باشد، یا تفسیر ناب و کامل مفسر محور مفسرینی پابند متن، که تمام کتاب یا کتاب های دینی را کلام خدا می دانند.

" بنا به روایت سنتی، پیامبر تنها وسیله بود؛ او پیامی را که از طریق جبرئیل به او نازل شده بود، منتقل می کرد. اما، به نظر من، پیامبر نقشی محوری در تولید قرآن داشت است»، «پیامبر درست مانند يك شاعر احساس می کند که نیروئی بیرونی او را در اختیار گرفته است. اما در واقع- یا حتی بالاتر از آن: در همان حال- شخص پیامبر همه چیز است: آفریننده و تولید کننده»، «این الهام از «نفس» پیامبر می آید و «نفس هر فردی الهی است»، «آنچه او از خدا دریافت می کند، مضمون وحی است. اما این مضمون را نمی توان به همان شکل به مردم عرضه کرد؛ چون بالاتر از فهم آنها و حتی ورای کلمات است. این وحی بی صورت است و وظیفه شخص پیامبر این است که به این مضمون بی صورت، صورتی بخشد تا آن را در دسترس همگان قرار دهد. پیامبر، باز هم مانند يك شاعر، این الهام را به زبانی که خود می داند، و به سبکی که خود به آن اشراف دارد، و با تصاویر و دانشی که خود در اختیار دارد، منتقل می کند»، «اگر قرآن را بخوانید، حس می کنید که پیامبر گاهی اوقات شاد است و طربناک و بسیار فصیح در حالی که گاهی اوقات پرملال است و در بیان سخنان خویش بسیار عادی و معمولی است. تمام اینها اثر خود را در متن قرآن باقی گذاشته اند. این، آن جنبه کاملاً بشری وحی است".

نامبرده در ادامه سخن در همین مورد می افزاید:

"از دیدگاه سنتی، در وحی خطا راه ندارد. اما امروزه، مفسران بیشتر و بیشتری فکر می‌کنند وحی در مسایل صرفاً دینی مانند صفات خداوند، حیات پس از مرگ و قواعد عبادت خطاپذیر نیست."

تفاسیر دینی مفسر محور مفسرینی از تیپ سروش و گنجی یا نصر حامد ابوزید متفکر و قرآن شناس مصری مرحله درهم آمیختگی تفسیر و نقد است! تا پیش از چنین مرحله ای، در هر تفسیر و قرائت دینی، احساس قوئی از دل‌بستگی، تمایل روحی - روانی و فضای فرهنگی مفسر را می‌توان به خوبی احساس و مشاهده کرد. ولی بینش مفسرینی در چنین مرحله ای، نسبت به دین، با آن که پای بست اعتقادی چنین افرادی ترک خورده است، اگرچه خوش بینانه و مثبت، ولی به قوت و دل‌بستگی مفسرین متن محور مدرن، به خصوص به قوت و دل‌بستگی مفسرین متن محور سنتی نیست. چنین تفاسیر با همه برخورد شکاکانه مفسرین آن با دین نقد تمام و محض و ناب دین نیست، زیرا رگه های از تمایل روحی - روانی و احساس نسبتاً قوئی از دل‌بستگی در آن ها نسبت به دین وجود دارد. توجه کنید که در یک جا احساس قوی گفته شده است و در جای دیگر رگه هائی از احساس نسبتاً قوی!!

در نقد، هر دو جنبه مثبت و منفی متون، خواه دینی و خواه غیردینی، بدون دخالت دادن تمایلات، سلاقی و تعلقات منتقد در امر بررسی و ارزشگذاری متن، تنها برای کشف و بیان حقیقت، مورد ارزیابی و تحلیل قرار می‌گیرد. تفاوت بین مفسر و منتقد در این است که افکار اولی هیچ گاه در تقابل با مضمون یا روحیه متن قرار نمی‌گیرد، در حالی که منتقد جنبه های مثبت و منفی یک متن را در نظر می‌گیرد و بیان می‌کند؛ بدون این که پروائی داشته باشد که چه پیش می‌آید و برای کی خوش آیند است و برای کی خوش آیند نیست.

پذیرفتن تفاسیر دینی، هم تفسیر متن محور و هم تفسیر مفسر محور، چون منویات خوشبینانه و نیمه خوشبینانه مفسر در تفسیر دخالت دارند، نمی‌تواند از نگاه صحت بر مبنای استوار بنا یافته باشد. زیرا تفسیر روشن، بدون متن محکم و مستدل و بلند و قابل فهم و محسوس و گویا به عنوان پیش وجود تفسیر یا پدید آورنده و آفریننده تفسیر مقبول، اصلاً نمی‌تواند به وجود بیاید.

نا گفته نباید گذاشت که داشته های فکری - فلسفی - علمی مفسرین دانشگاه رفته معاصر، که همگام با پیشرفت زمان و رشد و توسعه علم و دانش های نوین تکامل می‌کند، در نزدیکی یا دوری شکل تفسیر با / از معنا و مضمون متن نسبت به تفاسیر درس خوانده های مدارس سنتی دینی میزان بالائی از ارزش و منطق را دارا می‌باشد.

- یکی از دوستان از چیزی بنام تفسیر موضوعی یاد کردند. این تفسیر چه گونه تفسیری است؟ آیا این نوع تفسیر می‌تواند کوشش دین را در توضیح یا بیان چیهستی هستی و چگونگی به وجود آمدن آن برای انسان هوشمند قابل قبول بسازد؟

= در گذشته ها آیات یک متن دینی را در ارتباط با آیاتی که قبل و بعد از آنها قرار داشتند، حتی اگر آیات از لحاظ موضوع با هم سنخیتی هم نمی‌داشتند، تفسیر می‌کردند. چنین شیوه هائی برای تفسیر بیشتر اوقات چیزی را به درستی بیان نمی‌کرد، ولی امروز برخی از مفسرین اسلامی به پیروی از شیوه های کاری مفسرین دینی غرب با استفاده از تفسیر موضوعی می‌خواهند آیاتی را که در اطراف یک موضوع مشخص در قرآن، به طور مثال، وجود دارند جمع کنند و از مجموعه ای از آیات مرتبط با هم از نظر موضوع یک یا چند آیت را تفسیر کنند. البته چنین نوعی از تفسیر نسبت به تفسیر سنتی بیشتر قرین به پختگی است، اما در کل از آنجا که کوشش ادیان بیان موضوعات و پدیدارهای غیر محسوس و تجربی است فکر نکنم که با این شیوه ها هم، یا بکار بستن هر شیوه دیگری که باشد، به نتیجه برسند.

به نظر من، همانطور که هزار بار گفته ام، شناخت هستی، اگر ممکن باشد، تنها از راه تجربه و استفاده از آگاهی های رو به تزاید انسان که علم نامیده می شود در بستر زمان میسر است. هر انسانی راهی را برای شناخت انتخاب نموده است. یکی دین را تنها وسیله شناخت می داند و دیگری فلسفه را، اما آنگونه که تجربه نوع انسان در طول تاریخ حیاتش، به خصوص در قرون معاصر نشان داده است تنها راهی که ممکن است شناخت نهائی انسان را میسر کند، فقط علم است. دین و فلسفه، اولی کلاً و دومی با همه کوشش ها و باوجود دست آورد های بزرگی که در توضیح خیلی از مسائل داشته است، در نهایت، از بیان چیستی هستی و چگونگی به وجود آمدن آن عاجز بوده اند. فکر می کنم زیاد حرف زدیم. شما هم باید قصد رفتن داشته باشید! باقی بحث را، اگر چیزی برای گفتن باقی مانده باشد، می گذاریم برای بعد ...

- همینطور است. من هم باید بروم. به هر حال روز خوبی بود. ممنون. زنده باشید. خدا حافظ تان. تا دیدار بعدی!

۲۰۱۱/۰۶/۱۹